

ایستاد هفت

سال سی و ششم، شماره دوم
خرداد و تیر ۱۴۰۴
ISSN:1023-7992

دوماهنامه نقد کتاب، کتاب شناسی و
اطلاع رسانی در حوزه فرهنگ اسلامی

۲۱۲

چوب‌آهنگ‌نخس | امید طبیب‌زاده | مجید جلیسه | سیدعلی میرافضلی | فرهاد طاهری
راضیه آبادیان | بهزاد کریمی/روحیار کابل‌سوری | امید حسینی‌نژاد | عبدالجبار رفاعی/محمد سوری
رقیه فراهانی | میلاد بیگدلو | رسول جعفریان | سید احمد رضا قائم مقامی | علی رواقی
حیدر عبوضی | علی راد | سیدعلی موسوی | مریم حسینی | اصغر ارشاد سرابی | جواد آسه
سیدعلی کاشفی خوانساری | امید حسینی‌نژاد | علی لنگرودی | رحیم پاک‌نژاد | محمود رفاهی‌فرد | محمدرضا رهبریان

«... بار دیگر ننگد، گرتو به رفتار آبی»: (مُراسله‌ای در گمانه‌زنی حول تصحیح بی‌تی از ظیبات سعّدی)

| سلسله‌مباحث نظری در باب تاریخ ادبیات، براساس آرای رنه ولیک (۱): انواع تاریخ ادبیات

چاپ‌نوشت (۱۹): فهرست کتاب‌های چاپ ژلاتینی در کتابخانه‌های ایران | نزهة المجالس و

علاءالدین فریبرز شروانشاه | دیو صاحب‌نگین (جست‌وجوی خاتم سلیمان نبی در تاریخ و ادب)

به جنگ‌ها چقدر می‌توان اعتماد کرد؟ | میرزا حسن رشیدی و مصائب فروش کتاب در عهد قاجار

خراسانیات ۵ | از نگاه عربی: متفکران معاصر ایران و جهان عرب (۱): داریوش شایگان: از خاطره‌ا زلی

تا هویت چهل‌تکه | اشعار تازه‌یاب از شاعران دوره قاجار با استناد به نشریات آن عصر (۴)

نوشتگان ۱۳ | نسخه‌خوانی (۴۱) | یادداشت‌های شاهنامه (۷)

نگاهی به واژگان لغت فرس به تصحیح استادان دکتر فتح‌الله مجتبایی و دکتر علی اشرف صادقی

آینه‌های شکسته (۹) | طومار (۱۱): تحلیل انتقادی مصادر اسطوره حفظ کتاب شمائل البخاری

ابوجعفر و زّاق (۱) | قیروانی (م ۳۸۶) و روایت سیره نبوی براساس روایات مالک بن انس | مکتب

خدریه؛ مروری بر ابتدال کم‌سابقه در پژوهش | ابو حفص عمرو بن علی بن بحر سقاء بصری (م ۲۴۹)

و بزرگی از تاریخ‌نگاری اسلامی در نیمه نخست قرن سوم هجری | السلوه فی شرایط الخلوه موفق

بن مجد خاصی | نسخه‌های خطی نویافته در کتابخانه پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

گذری بر ترجمه قرآن دکتر حدّاد عادل | تحلیل نقادانه کتاب درسنامه مهارت‌های پژوهشی

تأملی در تاریخ کتب درسی و نگاهی به یک فهرست‌نگاری

نکته، حاشیه، یادداشت

پیوست آینه پژوهش: گشت و گذاری در کارنامه قم پژوهی دکتر مدرسی طباطبایی

منابع المبسوط فی فقه الإمامیه و رویکرد شیخ طوسی به آنها با تأکید بر کتاب الطهاره

«... بار دیگر نکند، گر تو به رفتار آیی»

(مُراسله‌ای در گمانه‌زنی حولِ تَصحیحِ بیتی از طَبِیَّاتِ سَعْدِی)

جویا جَهان‌بخش

| ۷ - ۱۵ |

۷

آینه پژوهش | ۲۱۲

سال ۳۶ | شماره ۲

خرداد و تیر ۱۴۰۴

چکیده: در این مقاله که در قالبِ مُراسله نگارش یافته است، بیت این همه جلوه طاووس و خرامیدنِ او / بارِ دیگر نکند، گر تو به رفتار آیی به لحاظ معنایی و لغوی بررسی شده است.

کلیدواژه‌ها: سعدی، مراسله، شعر

“... Would No Longer Preen, Should You Walk”

(A Letter on Conjecture Concerning the Emendation of a Verse from Sa'di's *Tāyībāt*)

Joya Jahanbakhsh

Abstract: This article, composed in the form of a letter (*murāsala*), examines the verse “in hame jilwa-yi tāwūs o kharāmidan-i ū / bār-i digar nakunad, gar tu be raftār āyi” from the perspectives of meaning and lexicon.

Keywords: Sa'di, *murāsala* (epistolary writing), poetry.

اُستادِ دانشومندِ والامقام! ...

رَقیمة کریمه عَزَّوَصَلَّو بَخْشید. ... چه بگویم؟! ... «کَلَاهُ گوشه دِهقان به آفتاب رسید / که سایه بر سرش انداخت چون تو سُلطانی».

راستی که بَخْت بُلندم یار بوده اُست و چشمِ دولتم بیدار که ظَرْفِ مَشورَت بُزُگِ اوستادی دانشور و صاحبِ نظر قرار گرفته‌ام. ... دَزه پَرزوری فرمودید. شاگردنوازی کردید.

بیت «این همه جلوه طاووس و خرامیدن او (نُسخه بدل: خرامیدن کبک) / بار دیگر نکند، گر تو به رفتار آبی» که دُشواری اش را بدُرستی خاطر نشان فرموده‌اید، - چنان که مُستَحْضَرِید - از بیت‌های زَبان زَد شیخ أَجَل سَعْدی نیست. با این همه غَزَل «قِیمَتِ گُلِ بَرود چون تو به گُلزار آبی ...» که این بیت هم در ضَمَن آن است، از غَزَل‌های نِسبَه معروف شیخ سَعْدی است و در بعضی گزیده‌های غَزَلِیَّات سَعْدی هم آمده و موردِ تَوَجُّه بوده و در کِلَاش‌های دانشگاه نیز تَدْرِیس شده؛ لیک نمی‌دانم خُصوص آن بیت را مُدَرِّسان و مُتَصَدِّیان اُمر تا چه اندازه مایه بَحْث و فَحْص گزاندیده‌اند و زینِ پیش اَهلِ حَل و عَقْد در گِره‌گشایی از آن، چیزی که به گُفْتَن بیفزَد، مَجَالِ طَرَح داده‌اند یا نه. به هر روی، این دیرینه دَرگاه و مُستَفیدِ مَحْضَرَتان را با آن بیت «این همه جلوه طاووس» (إِلخ) سَابِقَه مَعْرِفَتی هَسْت؛ و پیش از این‌ها در آن تَأَمُّلی کرده‌ام و خام‌دُستانه چُند سَطری نیز در اُوراقِ پَریشانم، - به خیالِ خویش - در تَصْحیح آن بیت، به سواد آورده‌ام. اینک خود را مُستَسَعِد می‌یابم تا حاصل آن تَأَمُّلِ صَبْیانی را بر مَحْکِ نَقْد و عِیار سَنجی جناب مُستَطابِ إِفادَتِ نِصابِ عالی عَرَضه بَدارم. تا چه در نظر آید!

اگر دلیری می‌کنم و در پیشگاه سُخُن دانی آزموده و ادیبی کار افتاده چون شما چیزهایی را که خودتان بهتر از من می‌دانید وامی‌گویم یا از خویش‌تَن "إِبداء" رَأی و "إِبداع" اِقتِراح می‌کنم، لابد بر گُستاخی و زَبان‌دَرازی این کَمترین حَمَل نخواهید فرمود؛ که خود - به تَعبیرِ پیر گَنجه: - «صُداعِ پَذیر» گُشته‌اید و مرا در این میدان راه داده و به عَرَضه داشت جُهدُ الْمُقِل رُخْصت فرموده‌اید. وَرَنه، - به قولِ اَوَحَدی مراغه‌ای: - «بِغَلَط پای برون می‌نهم از صَفِّ نِعال».

نَحْست عَرَضِ کُنم که به نَظَرِ مُخْلِص نیز، نویسنش مُختار زنده‌یاد ذُکاءُ المُلکِ ثانی، مُحَمَّد عَلِی فُروغی، که در تَصْحیح این غَزَلِ سَعْدی (غَزَل ۴۹۸ از ویراستِ فُروغی) به جای «خرامیدن کبک»، «خرامیدن او» آورده اُست، بی هیچ گُمان مَرْجوح است. همین صَبْطِ مَرْجوح را در غَزَلِیَّات سَعْدی ویراشته سَیدِ نَسیبِ اَدیب، شادروان حَبیبِ یَغْمائی، (ج: ۲، ۱۳۹۰ ه. ش.، طَبِیَّات، غ: ۱۹، ص: ۲۸) نیز می‌بینیم و این اَلْبَتَه با تَوَجُّه به شیوه عَجیب و "ناجور"ی که آن فَقید در تَصْحیحِ غَزَل‌های شیخ

پیش گرفته و به تصریح خودش به تأیید علامه اُستاد مُجْتَبی می‌نویس رسانیده بوده، جای تعجبی ندارد! ... پی‌روی دُرَبست از یک نُسخه ولو راجح در ضبط هر غزل و اجتناب از هرگونه تصرف مُصححانه در آن ضبط - و به عبارت دیگر: نادیده گرفتن قابلیت‌های نویسی دیگر دُست‌نویشت‌ها در مقام زُدایش کاشتی‌ها و نادرستی‌های اِختِمالی آن نُسخه اُساس -، بسی بیش از این‌ها می‌تواند ضبط‌های ناهموار به یک متن وارد کند؛ و روشی است که شالوده چندان اُستواری ندارد، هرچند به تأیید متن‌شناس بزرگ و سرآمدی چونان اُستاد اَنوشه‌یاد مُجْتَبی می‌نویس رسیده باشد. ... راشتش را بخواهید، مَن خیال می‌کنم مقصود اُستاد فقید می‌نویس از تأیید این شیوه کمابیش "مکانیکی"! در تصحیح متن، آن بوده است که یغمائی مرحوم را به اِلتزام اَمینانه به یک نُسخه قدیم وادارد و از در هم ریختن و بر هم ریختن ضبط‌ها و دَخالت بی‌ضابطه ذوق و سلیقه طابع - که سخت مُحتمَل نیز بوده است - جلوگیری کرده باشد. ... خاکش از بارش بَخشایش ایزدی سیراب باد! ... به هر روی، همان طور که در هم ریختن نسخ و وصله‌پینه کردن متن بنا بر ذوق و پَسند و دل‌خواه خویشستن، کاری است ناصواب، پی‌روی مُطلق و بی‌چون‌وچرا و تعبُدگونه از یک نُسخه نیز، ولو آن که در حد غزل واحد و واحد غزل باشد، صواب نیست. ... گویا زیاده حاشیه رفتیم! ... بگذریم! ... همین است که هست! و چنین در یاد دارم که اُستاد فقید یغمائی در سَنوات اخیرِ مَجَلَّه یَغْمَا توضیحی نوشته است درباره این شیوه مُختارِ خویش و این که تصمیم خود را گرفته و از آن هم عدول نخواهد کرد؛ و صد البته که کارِ مَرَد، و مُصداقِ راستین لُغَتِ "تصمیم" بوده است که همانا "گر گزاندینِ گوش" است و "راه شنودنِ سخن‌ها را بستن"! ... خاک بر او خوش باد که در این کار دادِ "حَرْفِ نَشْنوی" داده است و نتیجه نیز آن شده است که شده!!!

باری، نویسی راجح در این مقام، اُغنی: دَر لَتِ نَخُستِ بَیتِ «این همه جُلوه طاووس و خرامیدن او (نُسخه بدل: خرامیدن کبک) / بارِ دیگر نکند، گر تو به رفتار آیی»، همان نویسی «خرامیدن کبک» است که حَضَرَتِ مُسْتَطابِ عالی پَسند و اِختیار فرموده‌اید. پیش از شما نیز اُستاد فُروزان‌یاد دکتر غلامحسین یوسفی در تصحیح همان غزل‌های سَعْدی که به اِهِتمام روان‌شاد دکتر پرویز آتابکی تثمیم گردید و پس از وفاتِ هَر دُوان طَبیع و نُشر شد، همین نویسی را اِختیار فرموده است (طَبِبات، غ ۲۹، ص ۱۶).

گذشته از آن که خرامیدن کبک، در اَدبِ فارسی، و به ویژه در سُخنِ سَعْدی شیرین سُخن، حالتی ویژه و دل‌پذیر و بازگفتنی به قَلَم رفته است و از جُمله خود شیخ سَعْدی با عِنایت بدین مَعنی فرموده است:

دَل می طَپَد اَنَدَر بَر سَعْدی چو کَبوتر زین رَفْتَن و بازآمَدَن کَبکِ خرامان
(غَزَل ۴۵۴ از ویراستِ فروغی)

و:

با هَمه جِلوَه طاووس و خرامیدَن کَبک، عَیْبَت آنسِت که بی مَهتر از فاخته‌ای!
(غَزَل ۴۸۸ از ویراستِ فروغی)

و ...، شاعِر «این هَمه جِلوَه طاووس و خرامیدَن کَبک / بارِ دیگر نكند، گر تو به رفتار آیی»، همان
شاعِر شُخَن سَنجی اِست که فرموده:

باری به ناز و دَلبری، گر سَوِ صَحرا بُگَدَری وَاَلِه شَوَد کَبکِ دَری، طاووس شَهپَر بَرکَند!
(غَزَل ۲۳۸ از ویراستِ فروغی)

و:

کَبک اینچنین نَرود، سَرُو اینچنین نَچَمَد طاووس را نَرَسَد، پیش تو جِلوَه‌گری
(غَزَل ۵۴۸ از ویراستِ فروغی).

۱۱

آینه پژوهش | ۲۱۲
سال ۳۶ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۴

الغرض، بنده نیز، چونان شما و استاد یوسفی، لَت یکم بیتِ موردِ بحث را «این هَمه جِلوَه
طاووس و خرامیدَن کَبک» می‌خوانم.

و اَمَّا لَتِ دُوم و ناهمواریِ مَشهود در آن که أَضِل کَلام ما به هَمین راجع اِست:

بیت را باز می‌نویسم:

«این هَمه جِلوَه طاووس و خرامیدَن کَبک بارِ دیگر نكند، گر تو به رفتار آیی»

همان گونه که عنایت فرموده‌اید، پرسشی به میان می‌آید: چه چیز بارِ دیگر نكند؟ یا: این هَمه
جِلوَه طاووس و خرامیدَن کَبک، بارِ دیگر چه کار نكند؟ ... پاشخ، روشن نیست. ... تو گویی
بیت چیزی کمی دارد.

دوست و اُستاد فقیدِ بسیاژدانم، روانِ شادِ کاظم بَرگ‌نِیسی - رَحِمَهُ اللهُ و اَشکَنهُ فَسِیح جَنّاتِه -، که
هنوز دریغ و دَزْد فُقدانش جانم را می‌گدازد، در شُرُح دانیسورانه‌ای که بَر غَزَلِیَاتِ سَعْدی نوشته
اِست و لاَبد مَلاحظَه کرده‌اید، بدین تَوَجُّه داده اِست که «این بیت صورتِ مَطلوبی ندارد»
(ویراست ۲، ج: ۱، ۱۳۸۶ ه.ش.، ۶۹۱/۲) و آن گاه به ناچار از نویسیِ نُسَخِ مُعْتَبَرترِ رویِ بَر تافته و

نویسش مُندرج در چاپ زنده یاد ایردُپرست را مورد توجّه قرار داده؛ یعنی: «بار دیگر نبُود، چون تو به رفتار آبی». ... با این نویسی، اَلْبَتَّه معنای بیت سزراشت می شود؛ ولی کیست از اهل فن که نداند این نویسی سزراشت، عَلَی الظَّاهِر صورت ساده شده نویسی دُشواری است که مفهومشان نبوده است و از همین روی دُشکاری آش کزده اند و ریخت مَصْبُوط نُسَخ قدیم و مُعْتَبَر نشان می دهد که صَبَط اصلی چیز دیگری بوده؟

باری، مَن بِنده حدس می زنم در نویسی لَت دُوم بیت تخریفی رُخ داده است، و همان ریخت مَصْبُوط نُسَخ قدیم و مُعْتَبَر، سر رشته حلّ مَعَمّا را به دُست می دهد و ما را به صورت احتمالاّ اصیل سُخَن سَعْدی که با تصحیح قیاسی به متن بایدش بُرد، رَه نمون می گزدد.

حدس مُخلّص آن است که برخی از رونویسگران نُخستین، سُخَن سَعْدی را بد خوانده باشند، و آن لَت دُوم بیت شیخ که به ریخت «بار دیگر نکند، گر تو به رفتار آبی» خوانده و نوشته شده است، در اَصْل چُنین بوده باشد: «بارِ دی گو نکند، گر تو به رفتار آبی». به دیگر سُخَن، «بارِ دی گو» را، بنا دُرُست، «بارِ دی گر / بارِ دیگر» خوانده و نوشته اند؛ و همین بد خوانی و مُسامحت است که در خوانش و گزارش بیت شیخ شیراز گره درافکنده است.

«بارِ دی گو نکند» یعنی: بگو: لُوش بازی و بی مَرگی و سَبُک سَری و بی آبرویی نکند / باید که لُوش بازی و بی مَرگی و سَبُک سَری و بی آبرویی نکند / روا نیست که لُوش بازی و بی مَرگی و سَبُک سَری و بی آبرویی کند.

این، در واقع، همان اُسلوبِ شایع آوَزَدَنِ فِعْلِ «گو» بر سر فِعْلِ دیگر است که اُخیاناّ از آن فِعْل، اگر صیغَه اَمْر یا نَهی مُخاطَب باشد، اَمْر یا نَهی غایب می سازد، و اگر مُضارع اِلْتِزامی باشد، یا اَمْر یا نَهی غایب می سازد یا آن را مُؤکّد می گرداند. «گو» در هر دو کار بُرد، دُست کَم، روا بودن یا ناروا بودن عَمَلی را (به تَناسُبِ فِعْل) خاطرنشان می کند، و دُست بالا، وُقوع یا عَدَمِ وُقوعِ عَمَل را (به تَناسُبِ فِعْل) اِلْزام می نماید. گُفت وگو دُباره این اُسلوب و مَدْلُول آن، خود مَقولَه دُرْخُورِ بَحْث و تَحْقِیق و تَتَبُّعی است که شُمارِ قَلیلی از دُستورنویسان بدان عِنایَتکی کزده اند و کثیری نه؛ و اَلْبَتَّه واقفید که ظرائِفش نیز بیش از این هاست که به شَرَفِ عَرَض رَسید. ... عِجَالَه، «گو نکند» یعنی: بگو نکند، نَباید بکند، نارواست که بکند، روا نیست که بکند.

شیخ ما، سَعْدی، باز هم این اُسلوب را به کار بُرده است. نمونه را:

«ما صلاح خویشتن در ینوایی دیده‌ایم / هرکسی گو مصلحت بیند کار خویش را» (عزّل ۱۳ از ویراست فروغی). «گو مصلحت بیند کار خویش را» یعنی: رواست تا مصلحت کار خویش ببیند، بگذار مصلحت کار خویش ببیند.

«جمع پارسایان گو بدانند / که سعیدی توبه کند از پارسایی» (عزّل ۵۰۷ از ویراست فروغی). «گو بدانند» یعنی: رواست تا بدانند، بگذار بدانند.^۱

این مایه توضیح واضحات را بر مخلص حقیقی خود ببخشایید. خواستم تنها آن بوده است که اشتباهات فعلی خویش را به وضوح بازگفته باشم و روشن گردانیده باشم که از کدام در سخن می‌گویم. وزنه نیک می‌دانم جناب عالی، به خودی خود، آذنی حاجتی بدین گونه توضیحات ندارید.

وانگهی، نیز می‌دانید و می‌دانم که واژه تازی‌نهاد «بارد» که در اصل به معنای سرد و خنک است، به معنای کنایی ناخوشایند و بی‌مزه و بی‌ذوق و بی‌لطف هم در زبان فارسی رایج بوده است و در فرهنگ‌هایی چون فرهنگ نظام و فرهنگ فارسی روان‌شاد معین، با شاهد یا بی‌شاهد، مضبوط افتاده.

"باردی" هم به عنوان حاصل مصدر بر ساخته از آن و به معنای لوس بازی و بی‌مزگی و لودگی و کزیدن کارهای ناخوشایند و سبک‌سرانه و ناهلانه شایع بوده و در بعضی فرهنگ‌ها مثل فرهنگ بزرگ سخن و فرهنگ معاصر فارسی زنده یاد صدوری افشار و هم‌کارانش، با شاهد یا بی‌شاهد، درج گردیده است.

سعیدی خود فرموده است:

آنچه ما را در دلست از سوز عشق می‌نشاید گفت با هر باردی!

(عزّل ۵۳۲ از ویراست فروغی).

۱. سعیدی آن‌جا هم که می‌گوید:

سعیدی علم شد در جهان، صوفی و عامی گو بدان ما بُت‌پرستی می‌کنیم آنگه چنین اُصنام را (عزّل ۱۴ از ویراست فروغی)،

زوا داشتن عمل را خاطرنشان می‌کند.

«صوفی و عامی گو بدان» یعنی: بگذار همه مردم بدانند (و عجب است که در فرهنگ بزرگ سخن - ۶/۲۶۲ - ذیل «گو»، این بیت شیخ را شاهد معنای «أمر غایب» گرفته‌اند).

پس، چنان که دیدیم «گو»، چه بر سر فعل امر یا نهی، و چه بر سر مضارع التزامی زوا داشتن یا نازوا داشتن عمل را (به تناسب فعل) خاطرنشان می‌تواند کرد. این البته دشت کم است. دشت بالا آن است که وقوع یا عدم وقوع عمل را (به تناسب فعل) إلزام نماید؛ و این کار نزد دشت بالای اخیرالذکر، همان است که در شماری از کتاب‌های دستور و لغت، به عنوان «أمر غایب» مجال طرح داده شده است؛ شواهدش نیز کمابیش معروف حضور همگان است و در بحث‌های راجع به دستور تاریخی فعل می‌توانش دید.

به قول تازی‌زبانان: أَجَلَكُمُ اللهُ! ... دور از جناب! ... پیداشت «بارد»، در این جا، به معنای بی‌خبر از ذوقِ عشق و ناهل (و حتی نفهم و بی‌شعور!) به کار رفته است، و چیزی است مُقابلِ صاحبِ دل و اهلِ دل و مانند آن‌ها. ... امروزه نیز گاه «خُنک / خُنک» را در وصفِ شخصِ ناهلی که رفتارها و گفتارهای سبک‌سرانه و ناسنجیده و لوس و نجسب دارد، به کار می‌بریم.

سنائی غزنوی - که می‌دانم چه قدر ظرفِ توجهِ شماست - در غزلی می‌گوید:

در جهان امروز بزدانِ اوست باردی باشد بدو گفتن که بزد!

(دیوان حکیم سنایی، به کوشش: دکتر محمد رضا بزرگر خالقی، ج: ۲، تهران: انتشارات زوار، ۱۴۰۱ ه. ش.، ۱/ ۵۴۳، غ ۱۳۴، ب ۱۳).

به ظاهر «باردی» در این جا یعنی: کارِ ناصوابِ سبک‌سرانه و کنشِ بی‌جایِ ناهلانه لوس و لوث. حوصله‌تان را سر نمی‌برم. قصید "شاهد" بازی و استکثارِ گواهان هم در این ابواب ندارم! ... حاصل الکلام، خوانش و نویسیِ درستِ بیتِ موردِ گفت‌وگویی ما، به گمان من بنده، این است: «این همه جلوه طاووس و خرامیدن کبک باردی گو نکند، گر تو به رفتار آیی»

و خلاصه، بحث بر سر آن است که جلوه طاووس و خرامیدن کبک، با همه زیبایی و گیرایی و دل‌پذیری‌اش، پیش "رفتار" یار، کارِ لوس و لوث و گستاخانه‌ای است که باید ترک شود!!!

لا بد در خاطرِ شریف‌تان هست که سعدی، جای دیگر هم، در چکامه‌ای، از لونی دیگر، از این که جلوه‌نمایی و عرضِ هنر در پیشگاهِ اُزبابِ کمال، "شوخی" و گستاخی است، و به نوعی به «جلوه طاووس» می‌ماند، سخن رانده است و عذری شیرین خواسته و چنین شرحی داده:

وگر به جلوه طاووس شوخی کردم به چشمِ نقصِ نبیندم اهلِ استیصار

که من به جلوه‌گری پای زشت می‌پوشم؛ نه پر و بالِ نگارینِ همی‌کنم اظهار!

(آز قصیده طنانه «به هیچ یار مده خاطر و به هیچ دیار ...»).

سخن، دراز شد؛ و این درازسخنی داعی در پیشگاهِ سامی، از چنان گستاخی‌هاست که باید از آن استغفارها کرد! ... بنقد، خامه از نامه باز باید داشت؛ چه، گمان می‌کنم تا این جا محصل

مُدَّعا و چه و چون و چنْدِ تَصْحیحِ قیاسیِ پیش‌نهادیِ مُخْلِص، واضح و غایتِ مقصود از تَسْویدِ این سَطور، حاصل شده باشد. صَدِّ الْبَتَّةِ رَقَمِ رَدِّ و قَبول را شُما خواهید زد؛ و باز به قولِ تازی‌زبانان: "الْأَمْرُ إِلَيْكُمْ" ... مَهْرَتان پائنده باد!

۱. أَصْلُ این عَرَضِ إِرَادَتِ به ساختِ یکی از اُستادانِ بُلندپایه گِران‌سایهٔ اَدَبِ فَاوِسی - أَطَالَ اللهُ بَقَاهُ و زَادَ فی مَدَارِجِ الْکَمَالِ عَلاه - و پاشخ‌گویی به رَئی زَنی بجنابِ ایشان در گِره‌گشایی از بَیْتِ طَیِّبَاتِ شَیخِ أَجَلِ سَعْدی، به یکی دو سال پیش راجع است؛ و اکنون که از برای به چاپ سپازدن این نُسخهٔ مُحَرَّر، نگاهی بدان بازانداختم، هنوز بهارِ پُر تَب و تابِ ۱۴۰۴ ه.ش. ما را وداع نگفته است؛ و به قولِ مَلِکِ الشُّعراء: «مَنْ بَهِ عَزَلَتْ دَرُونَ خانَه مُقِیم / مُتَزَوِی وار با کِتَابِ نَدِیم» ... گُزِجِه «زِ مُتَجَنِّیقِ فَلْکِ سَنَکِ فِثْنَه می‌بازد»، خُداوندِ مُسَبِّحان را سِپاسِ بی‌کران که تا این دَم از نِغَمَتِ حیاتِ بَرخورداریم و هنوز شوقِ دَرس و بَحث و قال و مَقال نیز در دِل داریم. ... دَسَبِ دُعا به بارگاهِ بی‌نیازی‌اش برمی‌داریم و از خُداوندِ کارسازِ بِنده‌نواز می‌خواهیم دِگَر باره و هَماره دِل‌های ما را به فُروغِ شادی و خانَه‌ها مان را به شُعاعِ آبادی روشن دارد. ... ایدون باد! ... (إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ) (س ۱۱، ی ۶۱). «بُزُرْگِ اَست، آری، بُزُرْگِ آن خُدای / که این آسمان آفرید / زَمین و زَمان آفرید / دِلِ شادمان آفرید / ...» (گُزینَةُ الشُّعارِ پَرَوِیزِ نائِلِ خالْدری، به اِهتمام: ترانه نائِلِ خالْدری، با گُفتاری از: دکتر مُحَمَّد رِضا شَفِیعی کَذَکَنی، ج ۱، تَهْران: اِنْتِشاراتِ مُروارید، ۱۳۹۴ ه.ش.، ص ۱۴۰ - تَرْجَمَه از آثارِ مائوِی -).